

هدف از ترجمه و چاپ این مقاله، آشنایی با برخی دیدگاه‌های غربیان دربارهٔ تشیع است و طبیعی است که به‌منزلهٔ تأیید مفاد آن نیست. امیدواریم نقد این مقاله را بزودی به چاپ برسانیم (اندیشه‌صادق)

تشیعه و کاتولیک

سیاست و حکومت

نویسنده: جیمز ای. جانسون
ژنرال و سیاستمدار

درآمد: اسلام و مسیحیت، دو دین ابراهیمی اند؛ این بدان معناست که پیروان هر دو مذهب، خدای ابراهیم را می‌پرستند. این گفته، به‌صراحت در قرآن ذکر شده است؛ آنجا که بیان می‌کند: وخی نازل شده بر محمد، احیاء آیین ابراهیم است که نه یهودی بود و نه مسیحی. بلکه مرد ایمان و عقیده‌ای پاک بود. کتاب مقدس مسیحیان نیز بر اهمیت جایگاه ابراهیم در میان سایر پیامبران الهی تأکید می‌کند: تحقق وعده‌های الهی به انسان، به ایمان او بستگی دارد، به نحوی که تحقق آنها می‌تواند عطیه‌ای رایگان برای همه‌ی اسلاف ابراهیم باشد. نه فقط آنان که شریعت مدارند بلکه آن دسته که به دین ابراهیم، که پدر همه‌ی ماست، ایمان دارند.

سنت جان (St. John)، کشیش کلیسای دمشق، که از نزدیک و عمیقاً با اسلام آشناست، آن را فرقه‌ای از

چکیده نگارندگان این مقاله در تلاش اند تا نکات مشابه را در دو نظام اسلام و مسیحیت مجزا از هم مورد بررسی قرار دهند و معتقدند که این مقایسه ممکن است باعث شود تا این دو نظام بیشتر به هم توجه کنند و بهتر همدیگر را درک کنند. تحلیل‌های مقایسه‌ای میان این دو نظام دینی نشان می‌دهد که زمینه‌هایی متشابهی را در عقاید رایج در این دو دین متفاوت، می‌توان یافت. این نوع از تحلیل به ما کمک می‌کند تا از مسائلی که در مورد آنها آگاهی کامل داریم، نسبت به مسائلی که در مورد آنها اطلاع کافی نداریم، اطلاع کامل بدست آوریم و در این روند می‌توانیم، رهیافت‌های نظری و اخلاقی خود را به این زمینه‌ها و مسائل مشترک ببندیم. در واقع نوع بحث این مقاله بیشتر سیاسی و اجتماعی است تا عقیدتی.

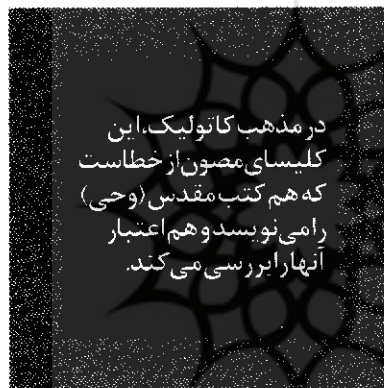
مسیحیت می‌داند که جدا شده است. مسلمانان عیسی را مسیح موعود می‌دانند و نه خدا، که از مریم باکره بدنیا آمده است. او را به عنوان کلمه‌ی خدا می‌شناسند و نه پسر خدا؛ به عنوان پیامبر و تعلیم دهنده و نه یک قربانی برای فرونشاندن خشم خدا و یا یک ناجی. از نظر نوع شناسی، اسلام، از منظر مسیحیت، در حقیقت شاخه‌ی منحرف شده از تعالیم و اصول رسمی مسیحیت به نظر می‌رسد. اما در این میان یک حقیقت وجود دارد و آن اینکه اسلام خود را به عنوان نظام مذهبی معرفی می‌کند. امروزه تعداد کمی از مسیحیان و یا مسلمانان تمایل دارند که به این فرضیه که مسلمانان، فرقه‌ای از مسیحیان هستند، بپردازند. بنابراین، از آن رو که مسلمانان، مسیحی نیستند، حداقل امکان شناخت سنخیت‌های موجود میان نظام دینی مسیحیان و نظام دینی مسلمانان وجود دارد. مسیحیت، نوعی رویکرد کلامی ضعیف و در عین حال پیچیده به دین است. اصولاً دغدغه‌ها و دلوپسی‌های مسیحیت، اخلاقی‌اند؛ اینکه چه کاری صحیح و چه کاری ناصحیح است. اما برای بسیاری از مسلمانان، نظام اعتقادی با این گفته آغاز شده و به انجام می‌رسد که: خدایی نیست جز خدای یگانه و محمد فرستاده‌ی اوست (البته شیعیان این عبارت را نیز اضافه می‌کنند که علی ولی خداست). در کنار مفاهیم آسمانی این اصول اولیه، دین اسلام به صورت عملی هم اجرا می‌شود. به این صورت که برخی کارها انجام داده می‌شوند و برخی کارها انجام داده نمی‌شوند.

هدف اصلی این مطالعه، مقایسه‌ی اصول اعتقادی اسلام و مسیحیت نیست. از یک طرف، اصول اعتقادی مسیحیت، مسأله‌ای آنقدر مهم و پیچیده است که باید آن را بدست متخصصان خود سپرد و از سوی دیگر تبحر در شناخت اصول اعتقادی اسلام نیز بهترین راه برای شناخت آن نیست. زیرا همان طور که در بالا اشاره شد، اسلام بر جنبه‌های اخلاقی و قانونی دین بیش از جنبه‌های کلامی و فلسفی تأکید می‌کند و متمرکز می‌شود. (البته واضح است که در طول تاریخ مسلمانان متکلم وجود داشته‌اند، همان طور که مسیحیان شارع نیز وجود داشته‌اند. اما مسأله‌ی ما در اینجا، اهمیت نسبی‌ای است که هر کدام از این توجه‌ها در این دو دین داشته‌اند.)

نگارندگان این مقاله در تلاش‌اند تا نکات مشابه را در دو نظام اسلام و مسیحیت مجزا از هم مورد بررسی قرار دهند و معتقدند که این مقایسه ممکن است باعث شود تا این دو نظام بیشتر به هم توجه کنند و بهتر همدیگر را درک کنند. تحلیل‌های مقایسه‌ای میان این دو نظام دینی نشان می‌دهد که زمینه‌های مشابهی را در عقاید

رایج در این دو دین متفاوت، می‌توان یافت. این نوع از تحلیل به ما کمک می‌کند تا از مسائلی که در مورد آنها آگاهی کامل داریم، نسبت به مسائلی که در مورد آنها اطلاع کافی نداریم، اطلاع کامل بدست آوریم و در این روند می‌توانیم، رهیافت‌های نظری و ادراکی خود را به این زمینه‌ها و مسائل مشترک بهبود بخشیم. در واقع نوع بحث این مقاله بیشتر سیاسی و اجتماعی است تا عقیدتی؛ ما معتقدیم که این کوشش هم از دیدگاه معتقدان به این دو دین متفاوت اما از نظر عقیده به هم تنیده، و هم از دیدگاه غیر معتقدان به آن دو، ارزشمند است.

همانند یهودیت معاصر، مسیحیت و اسلام نیز باید برای این پرسش که چگونه می‌توان علمی معتبر نسبت به خداوند متعال جستجو کرد، پاسخی بیابند؛ خداوندی که راه شناخت او، راه‌های شناخت یک انسان از سایر اشیاء



در مذهب کاتولیک این کلیسای مصون از خطاست که هم کتب مقدس (وحی) را می‌نویسد و هم اعتبار آنها را بررسی می‌کند.

نیست خداوندی که در واقع ماورای علم است. یهودیان یونانی زبان اسکندریه عملاً [در پاسخ به این سؤال] به این نتیجه رسیدند که انسان فقط از طریق یک واسطه، یعنی لوگوس (LOGOS) - همان دانش یا خرد آسمانی که او از طریق آن همه چیز را آفرید و در همه چیز نفوذ کرد و به این ترتیب علم به همه چیز را ممکن ساخت - می‌تواند خدا را بشناسد. مسیحیان بی‌درنگ این نام (لوگوس) را برای مسیح بکار بردند. در آغاز فقط لوگوس بود؛ همه چیز را لوگوس آفریده است؛ بدون لوگوس هیچ چیز ساخته نشد و ساخته نشده است. او در طول حیاتش چراغ انسان بود. لوگوس دارای گوشت و پوست شد و رسولان و حواریون، شکوه او را به تماشا نشستند.

اگر واژه‌ی یونانی لوگوس را معادل واژه‌ی عربی کلمه بدانیم، در این صورت یک مسلمان معتقد می‌تواند از ابتدای پاراگراف چهارمین سرود نیایشی انجیل شروع به خواندن کند و تا آخرین جمله‌ی آن ادامه دهد، [بدون اینکه از نظر او در مضمون متن اشکالی وجود داشته باشد].

اما در اینجا ممکن است که او بگوید: «کلمه نوشتار شد و سپس تبدیل به کتاب شد و از طریق محمد در کمال جلال و شکوه به ما سپرده شد.» نمی‌توان ادعا کرد که جایگاه قرآن، این کلام زنده‌ی الهی، در میان مسلمانان، شبیه جایگاه کتاب مقدس در میان مسلمانان، حتی در میان اصول‌گراترین آنها است. در واقع جایگاه قرآن، هم تراز جایگاه مسیح در تعلیمات مسیحیت است. در واقع این حدیث - گفته‌ها، تقریرات و تعلیمات رسول یگانه‌ی مسلمانها - است که هم سطح کتاب مقدس مسیحیان است، اگر چه که حجیت تمام احادیث، حتی از نظر اهل تسنن، کاملاً قطعی نیست. در حقیقت ریشه‌ی اختلاف‌های امروزی میان شیعه و سنی را می‌توان اغلب در تفاوت‌های مشخص و روشن در روایت‌های مختلف احادیثی جست که هر فرقه‌ای روایت خود را معتبر می‌داند.^۱ این موضوع نیاز به کمی توضیح دارد.

برای اینکه یک حدیث مورد قبول واقع شود، باید سلسله‌سندی معتبر از ناقلان آن که صحت آن را شهادت داده‌اند،

معتقدند، پیامبر سخنانی صریح در این مورد داشته است و قصد داشته تا رهبری جامعه را به خانواده‌ی داماد و پسر عمویش یعنی علی و دخترش فاطمه واگذارند؟ آیا این از خصوصیات اسلام است که تقسیمات فرقه‌ای بر پایه‌ی سؤالات سیاسی - فقهی به جای تفاوت‌های اعتقادی روی می‌دهد و اینکه سؤالات، صورتی ماوراء الطبیعی به خود می‌گیرند؟

کاتولیک‌ها معتقد به برتری پطر بر سایر حواریون و برتری جانشینان او بر سایر اسقف‌ها می‌باشند. بنابراین از نظر کاتولیک‌ها مرجعیت دینی در هر دوره‌ای از آن پطر و جانشینان اوست و به صراحت بر این مطلب تأکید می‌شود. این مسأله‌ای مرجعیت دینی^۱ در مورد شیعیان نیز مطرح است و همین مسأله، اولین نقطه‌ی تشابهی است که می‌خواهیم بین دو مذهب شیعه و کاتولیک بررسی کنیم. البته موارد مشابه دیگری نیز وجود دارد.

ما کاملاً آگاهیم که این دو نظام دینی تفاوت‌های بنیادینی با هم دارند و هر کدام در تاریخ حضور و حیات داشته‌اند.

کاتولیک‌ها معتقد به برتری پطر بر سایر حواریون و برتری جانشینان او بر سایر اسقف‌ها می‌باشند. بنابراین از نظر کاتولیک‌ها مرجعیت دینی در هر دوره‌ای از آن پطر و جانشینان اوست و به صراحت بر این مطلب تأکید می‌شود

برای اینکه یک حدیث مورد قبول واقع شود، باید سلسله‌سندی معتبر از ناقلان آن که صحت آن را شهادت داده‌اند، داشته‌باشد

اما معتقدیم که در کنار حضور تاریخی آنها و داشتن یک سری ویژگی‌های ماهوی و پایدار منحصر به فرد، در برخی ویژگی‌ها به طور چشم‌گیری به یکدیگر شبیه‌اند. این شباهتها موضوع تحلیل ماست.

کاتولیک و پروتستان/شیعه و سنی

ارتباط میان وحی و عقیده، باید ارتباطی قابل اطمینان و مصون از هر گونه لغزشی باشد. از این رو در مذهب کاتولیک، این کلیسای مصون از خطاست که هم کتب مقدس (وحی) را می‌نویسد و هم اعتبار آنها را بررسی می‌کند. مصون بودن کلیسا از خطا و لغزش از طریق تعدادی از جانشینان حواریون، بررسی می‌شود. در مقابل برای پروتستانهای سنتی، خود کتاب مقدس است که راهنمایی قابل اطمینان و بدور از هرگونه لغزش است. در

وجود داشته باشد. این سلسله‌سند، معمولاً به صورت متفاوتی از سوی سنی و شیعه پذیرفته می‌شود، حتی زمانی که یک متن نقل می‌شود. مسلمانان معتقدند که پیامبر اسلام بوسیله‌ی «روح القدس» - یعنی، جبرئیل مقرب - راهنمایی می‌شده است.

بنابراین گفته‌ها و سخنان او پس از قرآن، مهم‌ترین منبع مسلمانان در فقه و اخلاق است. اما یک مسأله‌ی فقهی و اخلاقی پس از وفات پیامبر، مسلمانان را از هم جدا ساخته است. پیامبر پس از وفات تمایل داشت که چه کسی پس از وفات او رهبری جامعه را بدست بگیرد. آیا، آن طور که اهل تسنن ادعا می‌کنند، صحیح بود که اصحاب او یکی را از میان خود برگزینند و او را به عنوان جانشین سیاسی او معرفی کنند، تنها به این دلیل که او به این مسأله پاسخی نداده بود، بالعکس آن طور که شیعیان

حالی که کلیسا که خود کتب مقدس را می‌نویسد و اعتبار آنها را بررسی می‌کند، از نظر آنها، نه فقط قابل اطمینان و بدور از لغزش نیست، بلکه گاهی منحرف هم می‌شود. در دین اسلام، گاه اهل تسنن را به عنوان کاتولیکهای اسلام می‌شناسند، زیرا برای آنها هم، دور بودن از لغزش و خطا در جامعه‌ای معتقد به نام امت اسلامی، سامان می‌یابد. اگر در امت اسلامی اختلاف نظر پدید آید، عقیده‌ی اکثریتی که به آنها علم دین عطا شده، به صورت قابل اطمینان صحیح است و پذیرفته می‌شود. اما عقیده‌ی شیعه آن است که جامعه‌ی اسلامی، تا زمانی می‌تواند بدور از لغزش و خطا باشد که بوسیله‌ی یکی از فرزندان خلف پیامبر هدایت شود؛ چون او در هر شرایطی، برای رهبری جامعه، همان کاری را می‌کند که پیامبر می‌کرد. (یعنی آوردن وحی‌ای تازه). فرق مختلف شیعه، دیدگاه‌های متفاوتی در مورد اینکه کدام یک از فرزندان پیامبر رهبر واقعی بوده‌اند، دارند. شیعیان دوازده امامی که مورد بحث ما هستند، معتقدند که ۱۲ فرزند معصوم پیامبر بودند که

هم کاتولیک‌ها و هم دوازده امامی‌ها، در نظام مذهبی خود بر شخصیتی مادرگونه، به عنوان شفیع اصلی، الگویی برای زنان، ملجائی برای کسانی که در رنج و سختی بسر می‌برند، امیدی برای پایان خوش رنج‌ها و چهره‌تابناک غم‌ها، تأکیدی می‌کنند.

پس از او جامعه‌ی اسلامی را رهبری می‌کردند. آخرین فرد این افراد بدلیل اذیت و آزار اهل تسنن از نظرها پنهان شد، اما حتی با وجود غائب بودنش، اوست که رهبر واقعی امت اسلامی است. او در آخر الزمان با عیسی ظهور خواهد کرد تا مخالفان مسیح را به قتل برساند. او می‌آید تا در عصری که انسانها به موعود باور دارند، آنها را تا رسیدن به فتح و پیروزی، رهبری کند.

ادعای عصمت، یعنی منزّه بودن از هرگونه لغزش و خطا، برای ائمه‌ی دوازده‌گانه مطرح می‌شود و آن طور که به نظر می‌رسد، شیعیان اسماعیلیه نیز، چیزی فراتر از مصونیت از لغزشی که کاتولیک‌ها برای پاپ دوم، به عنوان جانشین حواریون قائل‌اند، برای ائمه‌ی خود مطرح می‌کردند. هنوز هم این اعتقاد شیعیان پابرجاست که ائمه‌ی دوازده‌گانه آنها ارتباطی بدون نقص و لغزش با منبع وحی داشته‌اند و آنها مانند پیامبر،

از سوی جبرئیل، روح القدس، راهنمایی می‌شده‌اند. کلمه‌ی سنی یا سنت گرا به سنت اکثریت اصحاب پیامبر باز می‌گردد که پس از فوت او رهبران خود را از خانواده‌ی او انتخاب نکرده و از آنها پیروی نکردند. کلمه‌ی شیعه یا حامی و طرفدار، به حامیان خانواده‌ی پیامبر باز می‌گردد. شیعیان عقیده دارند که اکثریت مسلمانان پس از مرگ پیامبر با نادیده گرفتن حق قانونی خانواده‌ی او برای رهبری جامعه، خطای بزرگی مرتکب شدند. شیعیان به این عمل آنها، با دید یک خیانت و ناسپاسی، نه تنها به پیامبر الهی بلکه تا اندازه‌ای به خود پیام الهی، می‌نگرند. شیعیان محبت و دلبستگی خود را به پیامبر با اشتیاق به تحمل رنج و عذاب و مرگ به خاطر وفاداری به خانواده‌ی او، ابراز می‌کنند.

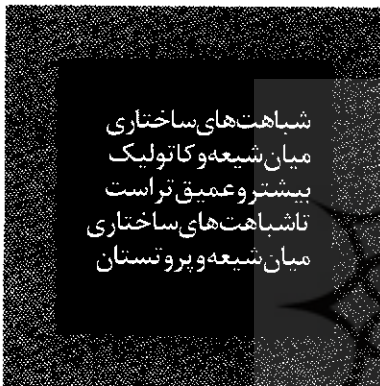
واژه‌ی فقهی‌ای که با آن رهبر جامعه‌ی اسلامی را می‌نامند، یعنی امام، در میان تمام مسلمانان، چه شیعه چه سنی و چه گروه سوم یعنی خوارج، مشترک است. برای اهل تسنن، امام می‌تواند هر فردی از قبیله‌ی قریش باشد که از نظر فیزیکی بی‌عیب و نقص باشد و بتواند به طور شایسته‌ای، قانون اسلامی را تفسیر کند و از مصالح امت اسلامی دفاع کند. او با توافق تعدادی کافی از افراد مشخص می‌تواند به این مقام نائل شود. از دیدگاه خوارج، هر مرد مسلمان نیکوکار که آمادگی انجام وظایف این مقام را داراست، می‌تواند انتخاب شود. اما اگر او هر کدام از این ویژگی‌ها را از دست بدهد، عزل خواهد شد. اما برای شیعیان دوازده امامی، امام توسط هیچ کس جز خدا، انتخاب نمی‌شود. امام وقت هر دوران، بوسیله‌ی جبرئیل، به او اعلام می‌شود که کدام یک از پسرانش را به عنوان امام پس از خود معرفی کند. از آن رو که شیعیان دوازده امامی معتقدند که ائمه‌ی آنها، بهترین بشر از آغاز حیات بوده‌اند و از هرگونه خطا و لغزش بدور، این سؤال که آیا یک امام می‌تواند عصمت خود را از دست بدهد یا نه، جایی برای مطرح شدن نمی‌یابد. (شیعیان اسماعیلی نیز همین اعتقاد را دارند اما آنها امامی که در غیب بسر برد، ندارند) عقاید و اعمال شیعیان دوازده امامی که اکثریت شیعیان را تشکیل می‌دهند، بیان شد که در ادامه با عقاید و اعمال کاتولیک‌ها مقایسه خواهد شد.)

اثنا عشریه یا شیعیان دوازده امامی، بیش از ۹۰ درصد از جمعیت ایران و کمی بیش از ۵۰ درصد از جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند. جمعیت قابل توجهی از آنها نیز در لبنان، بیشتر در مرکز و جنوب این کشور، ساکن هستند که حدود ۳۰ درصد جمعیت کل آن کشور را تشکیل می‌دهند. اقلیت قابل توجهی از آنها هم در سوریه و کشورهای عربی حاشیه‌ی خلیج فارس و حدود ۵۰۰ هزار

به آن امر شده بودند؛ برای مثال، یک فرد شیعه دوازده امامی مجبور نبود تا مذهب خود را اظهار کند. اگر او با اظهار آشکار مذهبش مال یا جان‌ش، در معرض خطر قرار می‌گرفت، می‌توانست آن را مخفی نگه دارد. امام ششم امر کرده است: «در ظاهر با دشمنان بیامیزید اما در درون تا زمانی که عقیده آنها در مورد رهبری جامعه [با ما] متفاوت است، با آنها مقابله کنید.» در این دوران طولانی آکنده از ترس، اختفاه و مرگ هیچ شباهتی به وضعیتی که مسیحیان اروپا در دوران طولانی میان تغییر کیش امپراطوری رُم و جنبش دین‌پیرایی با آن مواجه بودند، ندارد. یقیناً آنان در تجربه مشابهی که داشتند، [به خاطر

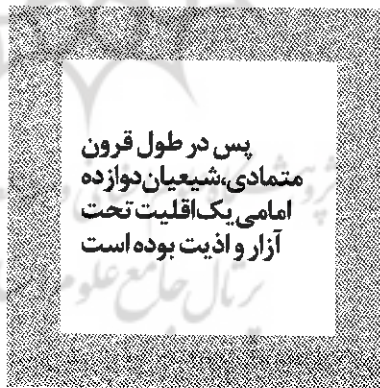
نفر در شرق عربستان سعودی، زندگی می‌کنند. جمعیتی بزرگ و از نظر تاریخی قدیمی نیز از شیعیان دوازده امامی در شبه قاره هند ساکن هستند. در مجموع، شاید امروزه حدود ۱۲ تا ۱۵ درصد از جمعیت کل مسلمانان جهان را شیعیان دوازده امامی تشکیل می‌دهند. شاید بتوان تمام فرق شیعه را، از آن رو که همیشه منتقدی تند و قاطع برای وضعیت موجود بوده‌اند، به یک معنا، پروتستان نامید. اما بر خلاف این دیدگاه، نظر ما آن است که شباهت‌های ساختاری میان شیعه و کاتولیک بیشتر و عمیق‌تر است تا شباهت‌های ساختاری میان شیعه و پروتستان؛ مثلاً آنها بر خلاف پروتستانهای اروپا برای یافتن پیشوایی نخبه برای دفاع از آرمانهای خود، عمل نمی‌کنند.

اگر چه زیدی‌ها و اسماعیلی‌ها توانستند در قرن سوم (۹م) بعد از هجرت، حکومتی را تشکیل دهند، حرکت شیعیان دوازده امامی با اذیت و آزار ائمه آنها توسط خلفای عباسی و تحت نظر قرار گرفتن آنها، ناکام ماند و امام دوازدهم در حدود سال ۲۶۰ پس از هجرت در سامراء از نظرها پنهان شد. رهبران این فرقه (اثنی عشریه) تلاش کردند تا با شاهزادگانی که آنها را از اذیت و آزار خلفای عباسی در امان نگه می‌داشتند متحد شوند (مثل مغولها که



ابراز عقیده خود] متحمل شدند. مضاف بر زخم غیبت امام دوازدهم، شیعیان از سویی اشتیاقی چشم‌گیر برای توافق با هر حامی‌ای در خود دیدند و از طرف دیگر بدگمانی نسبت به هر دولتی که بر سر قدرت بود در آنها، پدید آمد. ترس از آزار و اذیت هم در برخی از جوامع دوازده امامی، بخصوص در لبنان، نوعی حالت تسلیم و رضای درونی ایجاد کرده بود. که تنها در دوران معاصر بود که تمایلی برای فعال شدن در امور سیاسی در درون آنها بوجود آمد.

برای شیعیان ایران، از سال ۱۵۰۰ م به بعد، مسائل به کلی تغییر کرد. در آنجا ایران حداقل یک حکومت سیاسی وجود داشت که بوسیله پادشاهان مشتاق به اجرای قوانین شیعی و توسعه اهداف دوازده امامی‌ها، اداره می‌شد. اگر چه اغلب این حکومت بوسیله امپراطوری عثمانی (به عنوان مدافع اصلی اهل تسنن) و همچنین سنی‌های ازبک آسیای مرکزی، مورد حمله واقع می‌شد، اما توانست تا سال ۱۷۲۲م در مقابل حملات آنها بایستد و این بیشتر به دلیل وفاداری ایرانیان به اهداف فرقه شیعه دوازده امامی بوده. دوازده امامی‌ها، در دکن (Deccan) هند و بعدها در شمال آن، که توانستند حمایت پادشاهان اوده (Awadh) را جلب کنند، موفقیت‌های سیاسی دیگری را نیز بدست



خلفای عباسی را سرنگون کردند). این تلاشها [در جهت اتحاد با دیگران] تا قرن ۱۰ هـ (۱۶م) که خود شیعیان دوازده امامی بوسیله شاهان صفوی در ایران تشکیل حکومت دادند، بیشتر ادامه نیافت؛ اگر چه پیش از آن هم شیعیان دوازده امام حامیانی را در میان شاهان هند برای خود یافته بودند.

پس در طول قرون متمادی، شیعیان دوازده امامی یک اقلیت تحت آزار و اذیت بوده است. موضوعی که باعث شد تا آنها در طول این دوران دشوار خود را سرپا نگه دارند، تقیه یا فریب از روی احتیاط بود که بوسیله ائمه خود

آوردند. در آن زمان، که امام هنوز حکمران واقعی بود اما نمی‌توانست حکم براند، شیعیان مجبور بودند که حکومت موجود را به رسمیت بشناسند.

و این در عمل به معنای همان جدایی کلیسا بود - تمایزی که از دید یک مسلمان؛ در مورد ماهیت یک مرجعیت دینی کمی عجیب به نظر می‌رسید. پادشاهان شیعه ممکن بود ادعا کنند که وکیل یا وزیر امام غائبند. اما سخن آنها باعث می‌شد تا زیر ذره بین پاسدارگونه مجتهدان، یعنی مفسران قوانین شیعه قرار گیرند. در هیچ دورانی، یک پادشاه نمی‌توانست به طور قانونی ادعا کند که رهبر جامعه اسلامی است آن طور که یک پادشاه پروتستان در اروپا ممکن است که ادعا کند رهبر کلیسای قلمرو حکومتش است. او حداکثر می‌توانست آرزو کند که رهبر جامعه اسلامی را مدیریت کند، آن طور که پادشاهان اسپانیا و فرانسه بدنال مدیریت سران کلیسا بودند. به خاطر عدم حضور امام، خواه ناخواه این مجتهدان بودند که در میان شیعیان نفوذ مذهبی داشتند و توانستند جایگاه یک قدرت روحانی را برای خود ترتیب دهند و قدرتی بی‌مانند در دین اسلام، که قابل مقایسه با قدرت روحانیون رده بالای کلیسا بود، پیدا کنند.

شیعه و کاتولیک: تحلیلی مقایسه‌ای از عقاید و اعمال

در میان شباهت‌های متعددی که می‌توان میان شیعیان دوازده امامی و کاتولیک‌ها مشاهده نمود، ۳ مورد قابل توجه‌تر است: شور و اشتیاق یک فرد قربانی و بی‌گناه که گناه جامعه را بدوش می‌کشد و به این ترتیب برای آنها جلب رضایت و رحمت الهی می‌کند؛ اعتقاد به این مسأله که مقربان آسمانی و زمینی درگاه الهی واسطه فیض هستند؛ و اعتقاد به وجود عده‌ای شفیع و واسطه رحمت الهی. اهل تسنن مانند پروتستانها، معتقدند که فقط پیامبر اسلام (یا مسیح) واسطه فیض است و حتی عمل وساطت فیض اکنون نیز انجام می‌پذیرد و بنابراین هر انسان معتقدی، باید «خودش بارش را بدوش بکشد»^۲ شیعیان همانند صوفیه، ارزش زیادی برای مسأله شفاعت و دست رسی به اولیاء الهی قائل‌اند.

هم کاتولیک‌ها و هم دوازده امامی‌ها، در نظام مذهبی خود بر شخصیتی مادر گونه، به عنوان شفیع اصلی، الگویی برای زنان، ملجائی برای کسانی که در رنج و سختی بسر می‌برند، امیدی برای پایان خوش رنجها و چهره تابناک غم‌ها، تأکید می‌کنند. هر دو مذهب برای شهادت و رنج و عذابی که منتهی به رستگاری است، ارزش زیادی قائل‌اند، تا جایی که رنج و عذابی که یک شخص متحمل می‌شود،

تبدیل به گنجینه رحمتی برای او می‌شود که همه کیشان او با آزار و اذیت او برای او مهیا می‌کنند. و سرانجام هر دو مذهب ادعا می‌کنند که بوسیله رهبری کاریزما که بوسیله خداوند راهنمایی می‌شود و در نتیجه از خطا و لغزش بدور است، رهبری می‌شوند. در واقع این دو مذهب معتقدند که همیشه یک روحانی مذهبی وجود دارد که آموزه‌های خود را حفظ و منتشر می‌کند.

این موضوع، آن روحانی را قادر می‌سازد تا با اطمینان و اعتماد به نفس سخن بگوید و همان طور که اعتقاد رایج و همگانی آن است که خداوند انسانهای مؤمن را در دشواری‌هایی که در راه دین وجود دارد، ترک نمی‌گوید، هدایت بی‌عیب و نقص خداوند حمایت می‌شود.

این همانندی‌ها گاهی آنقدر چشم‌گیر می‌شود که زمانی که یکی از این دو مذهب نسبت این اعتقادات و اعمال را به خود می‌پذیرد، نوعی احساس شک و سؤ ظن ایجاد

تمام دوستی با خدا،
به دوستی با ائمه باز
می‌گردد، که از منظر
شیعه، از بزرگترین
دوستان خدا هستند.

می‌شود که شاید دیگر مذهب [حقیقتی ندارد] و خواسته تا خود را با جامعه حقیقت بیاراید - که البته خود در آن نقشی نداشته است. آیا این دو مذهب تقلیدی مسخره‌آمیز از عقاید هم داشته‌اند؟ و فاقد هر میزان از واقعیت‌اند که نکته قابل ستایش هر جامعه‌ای است؟

شاید عده‌ای ترجیح می‌دهند که استدلال کنند که هر کدام از این دو مذهب کم و بیش شناخته شده، یک صورت و الگوی اصلی دارند که غایت و نهایت آن با خدا بودن و بازگشت به سوی اوست. نگارندگان این مقاله، خود را ملزم به بحث در مورد شباهت‌های موجود در اعلامیه کلیسا به غیر مسیحیان در اسناد دومین انجمن شوراهای واتیکان بحث کنند: «اگر چه در طول قرون متمادی، مشاجره‌ها و خصومت‌های متعددی میان مسیحیان و مسلمانان وجود داشته است، این شورای مقدس، همگان را به فراموشی گذشته فرا می‌خواند و به تلاشی بی‌ریا برای درک متقابل دعوت می‌کند.»

مفهوم شفاعت و نقش عصمت

«ائمه [علاوه بر واسطه فیض] واسطه‌های میان انسان و خدا نیز هستند. در خواست یاری از آنها، درخواست از راهی ارتباطی است که خداوند میان خود و انسان قرار داده است به طوری که او را قادر می‌سازد تا به سوی خداوند، بازگردد.» بنابراین یک پژوهشگر معاصر شیعه، به طور خلاصه می‌گوید که نقش یک واسطه است. لیاقت و شایستگی زیادی لازم است - در واقع به اندازه لیاقتی که برای حج تمتع لازم است - تا کسی مرقد یازده امام (و مکان غائب شدن امام دوازدهم) را زیارت کند. برخی از ائمه در مدینه، شهر پیامبر، در کشور عربستان مدفون هستند. برخی دیگر در بغداد یا سامرا، پایتخت‌های خلفای عباسی که آنها را در آنجا تحت نظارت و کنترل شدید قرار می‌دادند، امام هشتم، علی بن موسی الرضا در روستایی بیرون از شهر طوس در شرق ایران دفن شد که امروزه تبدیل به شهری مقدس و مهم به نام مشهد (محل

هم فاطمه و هم مریم، اعضای محوری و مؤنث یک خانواده مقدس‌اند. به هر دو به دید دو فرد معصوم و منزله از خطا نگر بسته می‌شود و هر دو امتداد پر تویخش پدران و فرزندان خود هستند.

شهادت) شده است. هر ساله صدها هزار شیعه دوازده امامی، این مکانهای مقدس را زیارت می‌کنند و از ائمه خود طلب شفاعت می‌کنند. در بسیاری از بخش‌های جهان تشیع، تصاویری از امام علی و فرزندان و سایر ائمه در خانه‌ها و مغازه‌ها دیده می‌شود که تمثال نام دارند. این تصاویر، معمولاً تصاویر صورتی با شکوه از مردی مهربان‌اند که با هاله‌ای از نور احاطه شده است. تمثال استثنای پر معنی و مهمی برای قانون عمومی حرمت تصویرگری [در اسلام] است. کتب دعا برای زیارت در کنار مرقد ائمه فروخته می‌شود و ادعیه به صورتی عابدانه در طول زیارت مرقد خوانده می‌شوند. امام حسین بوسیله سربازان خلیفه بی‌امیه در روز دهم محرم سال ۵۱ هجری (۶۸۰م) در صحرای کربلا، واقع در عراق به شهادت رسید در حالی که از مکه، که آنجا را حرم و پناهگاهی برای خود گرفته بود، به سمت کوفه، جایی که طرفدارانش او را دعوت کرده بودند، در حال حرکت بود. این روز، یعنی روز دهم محرم، از پیش بوسیله پیامبر به

عنوان روزی برای روزه و همچنین توبه و اصلاح انتخاب شده بود که دقیقاً شبیه روز کپور (Yom Kippur)، روز دهم ماه تیشری (Tishri) یهودیان است و در واقع با روز عاشورا هم همزمان است. (از آن به بعد دو تقویم از هم فاصله گرفته‌اند و اختلاف پیدا کرده‌اند). بعدها عاشورا، به عنوان روزی که روزه در آن واجب بود، جای خود را به ماه رمضان داد و به روزی تبدیل شد که روزه در آن مستحب است و امروزه بوسیله مسلمانان مؤمن و عابد گرامی داشته می‌شود. برای شیعیان روز عاشورا و روز پیش از آن با یاد شهادت حسین و یارانش جانکاه‌تر می‌شود. براساس عقاید شیعه، امام حسین کاملاً آگاه بود که در این روز به شهادت خواهد رسید و به این ترتیب در این روز زندگی‌اش را به عنوان کفاره گناهان امت جدش هدیه کرد.

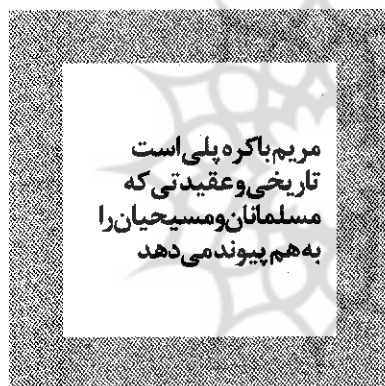
برای هر شیعه دوازده امامی این شرط ایمان است که معتقد باشد یازده امام، بوسیله دشمنانشان و اغلب با سم، به شهادت رسیده‌اند. این شرط از سوی مجتهدان دوران گذشته، در میان اعتقادات مذهبی آنها قرار داده شده است: «کسی که به این امر معتقد نباشد، به آنها و خداوند دروغ بسته است.» زندگی و فوت ائمه دوازده امامی‌ها اهمیت زیادی دارد زیرا آنها آمده بودند تا - به عنوان حکمران یعنی شارع قانون الهی و رهبر معنوی، مسلمانان را به حقیقت الهی راهنمایی کنند. این ائمه هستند که زندگی معنوی انسان را بدست می‌گیرند و جنبه‌های درونی اعمال و رفتار او را به سوی خدا جهت می‌دهند. واضح است که حضور و غیبت فیزیکی بر کار امام تأثیر ندارد. امام درون انسانها را می‌بیند و با روح و روان آنها، ولو اینکه او از چشم آنها غائب است، در ارتباط است. این امر امکان پذیر است. چرا که علی [اولین امام] ولی خداست و ائمه دیگر پرتویی از او و تجلی اویند. واژه ولی به معنی دوست است. ولی معنی ضمنی «کسی که کاری را به جای دیگری انجام می‌دهد» را نیز در بر دارد. این واژه، معمولاً در زبانهای غربی به واژه Saint ترجمه می‌شود، زمانی که برای اشاره «اولیاء...» بکار می‌رود. اولین کتب تاریخ انبیاء که در قرن سوم ق (حدود ۸۹۰م) نوشته شدند (البته توسط اهل تسنن) نقل می‌کنند که دوستان خدا، این ویژگی الهی را دارا هستند. در همه احوال به یاد او هستند (در نماز با او یکی می‌شوند و به او می‌پیوندند)؛ بر دیگران فقط با نیروی حق غلبه می‌کنند؛ به آنها بصیرت داده می‌شود؛ هر کس آنها را اذیت کند به شکل مرگی بد مجازات خواهد شد. همه درستایش آنان با هم یکی می‌شوند. جز کسانی که به آنان حسادت می‌ورزند. دعا‌های آنان مستجاب است: کرامتی مانند فرو رفتن روی آب و صحبت با خضر دارند. خضر شخصی است

مریم باکره مقدس و فاطمه بزرگوار

مریم مادر مسیح، یک سمبل و یک شخصیت محوری برای کاتولیک‌هاست. او که از سوی کاتولیک‌ها به صورت ویژه‌ای ستوده می‌شود و به صورت معصومانه‌ای باردار شده است، از این امتیاز ویژه برخوردار است که مادر کلمه است. کسی که از طریق او جهان خلق شد و به این ترتیب، حقیقتاً مادر خداست.

به عنوان مادر مسیح موعود که یک پیامبر الهی است، در قرآن از او به عنوان «مریم پاک» و «برگزیده از سوی خدا از میان تمام زنان [عالم]» نام برده می‌شود؛ خداوندی که خود تولد از یک باکره را مقدر کرد.

بنابراین مریم باکره پلی است تاریخی و عقیدتی که مسلمانان و مسیحیان را به هم پیوند می‌دهد. مسیحیان کاتولیک و ارتدکس به او به دید مادر مسیح، کلمه الهی و در نتیجه مادر خدا، می‌نگرند و مسلمانان او را مادر مسیح



می‌دانند که از سوی خدا برای ایفای این نقش ویژه [متولد ساختن مسیح] برگزیده شده است.

یک سری اصول عقیدتی پرشاخ و برگ، در مذهب کاتولیک درباره مفاهیم عصمت، خبر جبرئیل به مریم درباره تولد مسیح، تولد از باکره و عروج مریم به آسمان شکل یافته و رشد کرده است. آموزه‌های کاتولیکی گاهی حتی مریم را به عنوان هسته نجات امت معرفی می‌کنند. اگر چه مریم، در مورد مسأله رهایی نجات امت نسبت به مسیح اهمیت کمتری دارد و پایین‌تر از مسیح قرار می‌گیرد. اما او به عنوان علت ناقصه رستگاری و نجات بشر مورد توجه است. به این معنا او دومین فرد رهایی بخش و حوای دوم است.

پروتستانها، معمولاً تمایل دارند که از چیزی که به عنوان «تمایل‌های ناشایست کاتولیک‌ها نسبت به مریم و حمد و ستایش و تکریم‌های بی‌جا نسبت به او» شناخته می‌شود، عیب‌جویی کنند. تأکید کاتولیک‌ها بر تقدس مریم و

که برای ما ناشناخته و مرموز است که گاهی به عنوان الیاس - که از منظر صوفیه ولی است. معرفی می‌گردد، اگر چه دوازده امامی‌ها او را امام دوازدهم خود می‌دانند. یک نویسنده مشهور [مسلمان] در حوالی سال ۱۰۵۷م می‌نویسد: دلایل عقلی و نقلی [حقانیت] اسلام را می‌توان در میان علماء یافت... [اما] دلایل شهودی [حقانیت] اسلام را باید در میان اولیاء... و منتخبین الهی یافت.

تمام دوستی با خدا، به دوستی با ائمه باز می‌گردد، که از منظر شیعه، از بزرگترین دوستان خدا هستند. دوستی [با خدا] خود عمل بیان معنای واقعی وحی است. بنابراین دوستان خدا، خانواده نمادین ائمه‌اند. و مانند خود ائمه [که واسطه میان خدا و انسانها هستند] باید از آنها طلب شفاعت کرد. بسیاری از اولیاء را هم شیعه و هم سنی قبول دارد. برخی از فرق اهل تسنن، بسیاری از ائمه شیعه را به عنوان اولیائی بزرگ که شفاعت آنها ارزشمند و پذیرفتنی است، می‌شناسند. یکی از حوزه‌هایی که کمتر در آن بین شیعه و سنی درگیری‌های فرقه‌ای وجود دارد، اعتقاد به ولایت (دوستی با خدا) و شفاعت است؛ اگر چه که اهل تسنن این موضوع را که اولیاء به خاطر ارتباط باطنی‌شان با ائمه به این مقام رسیده‌اند، - و نه به خاطر ارتباط مستقیم‌شان با خدا - را نمی‌پذیرند.

در مسیحیت نیز وضعیت مشابهی وجود دارد. به این صورت که به نظر می‌رسد اولین قدیسی که از آنها طلب شفاعت می‌شود، آنانی هستند که به شهادت رسیدند - کسانی که به معنای واقعی کلمه زندگی‌شان را در راه مسیح فدا کردند. کاتولیک‌ها عقیده دارند که قدیسین، معنای حقیقی ایمان را در طول زندگی‌شان به آنها نشان خواهند داد و امکان ارتباط بین آنان با کسانی که از آنان طلب دعا یا شفاعت می‌کنند، در طول زندگی یا پس از مرگ آنان، وجود خواهد داشت. البته تقدس بخشی در اسلام، به نحوی که بواسطه آن یکی از اولیاء خدا در انظار عموم به طور رسمی به عنوان یک شفیع معرفی شده و ستوده شود، وجود ندارد اولیاء به صورت عمومی و از طرف همه مردم به عنوان نمادهای ایمان شناخته می‌شوند بخصوص اگر داستانهایی در ارتباط با کرامات آنها در طول حیاتشان یا در مقبره‌شان وجود داشته باشد. با وجود همه این مسائل اگر بخواهیم به صورتی دقیق صحبت کنیم، هم کاتولیک‌ها و هم دوازده امامی‌ها معتقدند که خداوند از طریق دعا، مستقیماً قابل دسترسی است و هم چنین هر دو مذهب بر این باورند که خیر و برکت زیادی برای یک فرد مؤمن، با دوستی با این اولیاء حاصل خواهد شد.

مهربانی خاص او و مادر بودن او برای خدا، گاه با پرستش یک الهه توسط کفار مقایسه می‌شود. تأکید کاتولیک‌ها بر عروج روح و جسم مریم به آسمان نیز به شدت مورد انتقاد واقع می‌شود، زیرا این اعتقاد، پایه‌ای صریح و محکم در کتاب مقدس ندارد. این مسأله که کاتولیک‌ها دعاها را خود را متوجه مریم می‌کنند. باعث ایجاد این تصور شده است که عبادت خود خدا بی‌اعتبار شده است. همچنین پروتستانها نقش شفاعت و وساطتی که کاتولیک‌ها برای مریم قائل می‌شوند را نیز مورد انتقاد قرار می‌دهند.

به استثنای عقیده عروج مریم، تفاوت موجود در دیدگاه‌های کاتولیک‌ها و پروتستانها در مورد مریم، در اعمال دینی واقعی آنها انعکاس می‌یابد. بر اهمیت فرهنگی و عبادی مریم برای کاتولیک‌ها، می‌توان بیش از حد تأکید نمود. میزان این اهمیت اگر چه در طی سالیان متمادی کم و زیاد شده است، اما هنوز هم کاتولیک‌ها

معصیت‌الهی نوعی
بی‌حرمتی است و
انسان‌ها نیاز به جلب
رحمت‌الهی دارند، امری
که بدون یاری مسیح،
امکان پذیر نیست.

هم فاطمه و هم مریم، اعضای
محوری و مؤنث یک خانواده
مقدس‌اند. به هر دو به دید دو فرد
معصوم و منزله از خطا نگر بسته
می‌شود و هر دو امتداد پرتوبخش
پدران و فرزندان خود هستند

ارتباط مؤمنان کاتولیک با خداوند از طریق مریم پاک، شباهت بسیاری با ارتباط شیعیان با ائمه خود دارد. زنجیر پرتو بخش و نورانی ائمه، خداوند و انسان را به هم متصل می‌کند. شیعیان با انتخاب این مذهب خود را کاملاً و مستقیماً به این زنجیر پیوند می‌دهند اما شباهتهای مریم باکره و ائمه شیعیان در دو مذهب کاتولیک و شیعه، بیش از یک مورد است. شباهتی نیز میان مریم و فاطمه، دختر رسول خدا، پیوند خورده و از او جدایی ناپذیر است. این ارتباط خاص، براساس منابع شیعه، در گفته زبیر، که به پیامبر خدا منسوب است، خلاصه می‌گردد: رضایت فاطمه، رضایت من است. خشم او خشم من است. هر کس او را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس او را شاد کند، مرا شاد کرده و هر کس او را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است. فاطمه پاره تن من است. هر کس او را بیازارد، مرا آزرده است.

هم فاطمه و هم مریم، اعضای محوری و مؤنث یک خانواده مقدس‌اند. به هر دو به دید دو فرد معصوم و منزله از خطا نگر بسته می‌شود و هر دو امتداد پرتوبخش پدران و فرزندان خود هستند. در حالی که شخصیت مریم به طور کامل در شخصیت پسرش مسیح، ذوب شده است، شخصیت فاطمه از شخصیت پدرش محمد و فرزندش حسین منبعث شده است. مریم و فاطمه هر دو آن تأیید الهی را که مستقیماً از عیسی و محمد به آنها رسیده بود، به کاتولیک‌ها و شیعیان مسلمان رساندند.

نماد مهم یک منبع پرتوبخش و ارتباط دهنده، در روشنایی تابناکی که داستانهای مریم و فاطمه را احاطه کرده است، به چشم می‌خورد. فاطمه معمولاً با نام «الزهراء»، یعنی درخشنده، نیز نامیده می‌شود گفته می‌شود که در لحظه تولدش نور بر آسمان و زمین گسترانیده شده است و تا شرق و غرب کشیده شده است. براساس عقاید شیعه، فاطمه مانند محمد و علی، نور

در جشن‌های عبادی مختلف، مناجاتهای دسته جمعی، دعاها، سرودخوانی‌ها، نیایش‌های رسمی و غیررسمی، زیارتها و ذکر و تسبیح خود، از مریم یاد می‌کنند. دعای کوتاه اما پر مغز Ave Maria (سلام بر مریم) و همچنین دعای Lord prayer (دعایی که عیسی به حواریون داد و با عبارت «ای پدر ما که در آسمان هستی» آغاز می‌شود، رایج‌ترین دعاها هستند که بوسیله کاتولیک‌ها خوانده می‌شوند. از نظر آنها مریم باکره با داشتن فضیلت عصمت و مادر خدا بودن، یک واسطه ویژه و یک راه ارتباطی مستقیم به سوی خداست. بعلاوه، چون مریم مسیح را بدنیا آورد، اغلب او را تجلی اراده و وجود الهی می‌دانند. از طریق مریم پاک است که بسیاری از کاتولیک‌ها خود را در ارتباط مستقیم با خدا قرار می‌دهند. اگر چه که به نظر می‌رسد که زنان کاتولیک فقط از این طریق با خدا در ارتباطند ولی در مورد بسیاری از مردان کاتولیک نیز، این موضوع صحیح است.

ویژه‌ای از سوی خداوند گرفت و آن را بر همه بشر ارزانی داشت. کاتولیک‌ها نیز معتقدند که، مریم پرتویی خاص و مقدس از خود ساطع کرده است که در ادعیه آنها به صورتهای مختلفی، مانند «ستاره صبحگاهی»، «روشنایی ما در شک و تردید» و «مادر نورانی» از آن یاد شده است. چون این پرتو بخشی به دیگران و فیض رسانی به آنها، در برگیرنده هم پذیرش کامل یک منبع دیگر و ارتباط با اوست و هم پذیرش شفاعت و وساطت، شیعیان از فاطمه، از طریق ارتباط ویژه‌اش با پدرش، همسرش و فرزندانش، یعنی سایر اعضای اهل بیت طلب شفاعت می‌کنند. نقش قابل مقایسه مریم [با فاطمه] در این دعای پر مغز کاتولیک‌ها که برای طلب شفاعت و وساطت خوانده می‌شود، قابل مقایسه است.

«ای بانو و ملکه من، تمام آن چیزی که هستم و یا ممکن است بشوم، تمام آن چیزی که دارم و در اختیار

روایات شیعه در مورد رنج
و غم احسین آنسبت به
یادبودهای کاتولیک‌ها از
مصائب و مرگ مسیح،
براستی مفصل‌تر و
جانگدازترند

من است مثل طبیعت و یا مثل رحمت، از سوی خداوند و از طریق شفاعت محبت‌آمیز تو به من رسیده است. در دستهای تو که دارای قدرتی نامتناهی‌اند آنها را می‌نهم تا مگر به اصل شریف و اصلش باز گردانیده شود. از آن رو که می‌دانم که تو راهی هستی که از آن فیوضات آسمانی بر ما نازل می‌شود. تو طریقی هستی که این فیوضات را به جایگاه اصلی‌شان باز می‌گردانی. تو پلی هستی که ما را در ارتباط مستقیم با پدر آسمانی‌مان قرار می‌دهد. تو طریقی صافی که ما را، امن، به سوی قلب خدا راهنمایی می‌کنی پس مرا هر آنگونه که هستم، بگیر و بپذیرای مریم، ای سلطان تمام قلبها، مرا با ریسمان عشق، به خود متصل کن که تا ابد برای تو باشم و بتوانم به حقیقت همیشه بگویم که من بواسطه مریم، به مسیح تعلق دارم.

شیعیان عقیده دارند که فاطمه، به همراه پیامبر و دوازده امام دیگر، چهارده معصومند. اما فاطمه نه فقط به

خاطر ارتباط نزدیکش با پیامبر و علی، بلکه به خاطر اینکه مادر حسن و حسین است و در نتیجه مادر تمام ائمه نیز، از سوی شیعیان بزرگ داشته می‌شود.

فاطمه به عنوان آخرین فرزند پیامبر (که فرزند پسری نداشت که در کودکی زنده بماند)، کسی است که عزت و رحمت جامعه مسلمانان را [از پدر] به ارث می‌برد و از طریق تاریخ او بوسیله فرزندانش آنها را مستقل می‌کند. «آخرین حلقه ارتباطی در این زنجیره عدل الهی، زنجیره ذی حق راستی، فاطمه است که آخرین دختر خانواده‌ای است که انتظار تولد یک پسر داشتند.» هم شیعیان و هم کاتولیک‌ها، اعتقاد به یک خانواده مقدس دارند که در مرکز آن زنی تأثیرگذار، کاریزما و ستوده وجود دارد. مریم مادر مسیح است و فاطمه مادر حسین. هم حسین و هم مسیح، رنج و سختی زیادی تحمل کردند. سرانجام مرگی که رستگاری را برای آنها به ارمغان می‌آورد، نصیبشان می‌شود. در اساطیر شیعه، شخصیت مریم و فاطمه و مسیح و حسین، به طرز عجیبی به هم پیوند خورده است. در منابع شیعی، گاهی از مریم با عنوان مریم کبری یاد می‌شود و از مسیح، به یک تعبیر، با عنوان برادر حسین نام برده می‌شود. اگر چه مفاهیم «تولد از باکره» و «عروج به آسمان» با زندگی فاطمه سازگار نیست، اما اغلب به او لقب محدثه (کسی که با ملائکه سخن می‌گوید) داده شده، «چون ملائکه همان طور که با مریم سخن می‌گفتند، او هم با آنها سخن می‌گفت»، آنها به او می‌گفتند: «خداوند تو را برگزید و تو را منزله ساخت. او تو را از میان زنان عالم برگزید.»

هم فاطمه و هم مریم، مسیر زندگی‌شان، به سمتی رفت که با رنج و سختی زیادی مواجه شدند. آنان به عنوان کسانی که دامانشان، گهواره‌ای برای پرورش و رشد یافتن فرزندانشان بود، در تمام حوادثی که برای آنها رخ داد، به نحوی سهیم بودند: مریم در پای صلیبی که بر آن پسرش را مصلوب ساختند، رنج می‌کشید و فاطمه از ضربه مرگ پدر و شهادت فرزند خود در عذاب بود. در مذهب کاتولیک بسیاری از افرادی که می‌خواهند دعا بخوانند، دعای خود را با این عبارت شروع می‌کنند: «ای مریم، ای غم‌زده‌ترین»

در مذهب شیعه، فاطمه به عنوان بانوی خانه حزن و اندوه شناخته می‌شود. او از دید اغلب شیعیان زنی معصوم است که بی در پی در حال آشک ریختن است. او «یکی از محزون‌ترین شخصیت‌های تاریخ بشریت است که زندگی کوتاهش را در خانه غم و اندوه و حزن زندگی کرد و بانوی آن برای تمام دوران تا روز رستاخیز که روز خونخواهی نهایی است،

شد.» همانند غم‌های مریم، غم‌های فاطمه نیز، حامل معانی جهانی‌اند. همه چیز با گریه او می‌گرید و گریه‌های یک فرد مؤمن در این دنیا، چیزی جز سهیم بودن در غم و اندوه او و وسیله‌ای برای تسلی بخشیدن به قلب شکسته او نیست.

گنجینه روحانی شفاعت، یعنی مریم و فاطمه، شخصیت‌هایی گریان و حزین‌اند که با وجود آنکه سختی‌های زندگی یک انسان مؤمن را نشان می‌دهند، اما امید شادی جاودانه را نیز با خود به همراه دارند. مسأله شفاعت، بخصوص در مورد فاطمه عمیق‌تر است. شیعیان عقیده دارند که اوست که در روز رستاخیز انتخاب می‌کند که چه کسی به بهشت داخل شود و چه کسی از ورود به بهشت بازداشته شود.

مریم و فاطمه، به عنوان شافعان عالی مقامی که رنج و عذاب زیادی را متحمل شده‌اند، در عوض لطف و مهربانی بخصوص نسبت به فقراء و محرومین، می‌ورزند. فاطمه به خصوص در سالهای اولیه ازدواجش با علی، زندگی بسیار فقیرانه‌ای را گذراند؛ آن زمان که او و شوهرش اغلب از نازاحتی‌های جسمی و گرسنگی رنج می‌بردند. اما در روایات شیعه آمده که بر خلاف این فقر، فاطمه هر چیز کوچکی را که داشت، آن را به فقراء می‌داد. گفته می‌شود که در این شرایط او در طول روز فقط آب می‌نوشیده و شبها گرسنه می‌خوابیده است. به همین صورت نیز در آهنگ مگنیفیکت (magnificat) که در آن روح مریم شروع به «ستایش پروردگار» کرد، او فخر فروشی، زورمندی و ثروت را قبیح می‌داند در حالی که به گرسنگی، فقر و مانند سایرین بودن ارزش می‌دهد.

در مورد این دو زن مقدس، داستانهایی مفصل ساخته شده است که تمام نظامهای مردمی، ایثار و فداکاری را از آنها الهام می‌گیرند. پیروان این دو زن (چه کاتولیک و چه شیعه) معتقدند که برترین ویژگی‌های آنها، از قرار زیر است:

- ۱- هر دو عضو مؤنث محوری خانواده مقدس خود هستند.
- ۲- هر دو به دید دو انسان پاک و منزّه و مبرا از گناه دیده می‌شوند.
- ۳- هر دو حلقه‌های مهم و اساسی رنجیره الهی‌اند که انسان و خدا را به هم متصل می‌کنند.
- ۴- مریم پرتویی از پسرش عیسی است و فاطمه تداوم شخصیت پدرش محمد و فرزندش حسین است.
- ۵- هر دو زندگانی بسیار غم‌باری داشتند؛ غم شهادت فرزندان خود را.
- ۶- هر دو نیروهای اصلی شفاعت دهنده‌اند که مؤمنان دعا و حاجات خود را متوجه آنان می‌کنند.
- ۷- هر دو رحمت و شفقت فراوان از خود نشان دادند و نمادهای رحمت شده‌اند که دیگران را کمک و یاری

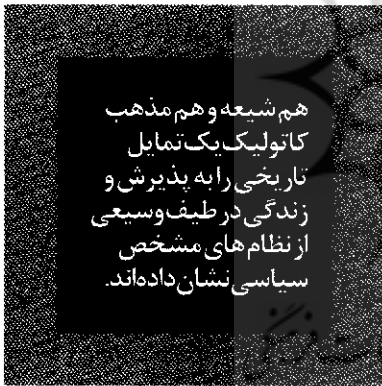
می‌کنند و به مؤمنان وعده یاری پیاپی می‌دهند.

۸- هر دو به صورت خاصی با فقراء و محرومین همدردی می‌کردند چون خودشان عمیق‌ترین وضعیت فقر و محرومیت را در زندگی‌شان تجربه کرده‌اند.

جایگاه رنج و عذاب رستگاری بخش و شهادت

رنج و عذاب و شهادت دو موضوع اساسی در اسلام و مسیحیت می‌باشند. بر این دو موضوع در شیعه و کاتولیک به روشن‌ترین وجه تأکید می‌شود و به نحوی اساسی به آن اهمیت داده می‌شود. هر دو مذهب تحمل رنج را سهم و رهایی بخش می‌دانند. در مذهب کاتولیک مفهوم رستگاری به وضوح کامل و کاملاً صورت بندی شده، به عنوان بخشی از آموزه‌های کلیسا تعریف شده است. این ایده بر این مسأله تأکید می‌کند که معصیت الهی نوعی بی‌حرمتی است و انسانها نیاز به جلب رحمت الهی دارند، امری که بدون یاری مسیح، امکان پذیر نیست.

اگر چه در مذهب شیعه، چنین تعریف صورت بندی



شده‌ای از رستگاری وجود ندارد، اما اعتقاد به ارزشمند بودن درد و رنج کمک می‌کند تا فرد، راهی به رهایی و رستگاری یابد. رستگاری نه فقط از طریق تحمل درد و رنج برای فرد مسلمان ایجاد می‌شود، بلکه از طریق شفاعت و یاری امامان شهید نیز صورت می‌گیرد. «این شفاعت اجرت مستقیم درد و رنج است که خانواده پیامبر تحمل کرده است. بخصوص حسین که رسیدن به مقام و جایگاه او، تنها از طریق شهادت امکان پذیر است. یک شیعه رستگاری را در شفاعت می‌بیند.» این موضوع به خوبی در متون تعزیه، آنجا که جبرئیل این پیام را از سوی خداوند به پیامبر می‌رساند، آشکار می‌شود که: «هیچ کس در دو مصیبتی که حسین متحمل شد را نچشید. هیچ کس مانند او بندگی مرا نکرده است. چون او در تمام کارهایی که انجام داد، هیچ گامی را جز از سر خلوص و

صدق بر نداشته است. تو باید کلید بهشت را در دستان او نهی. موهبت شفاعت فقط از آن اوست. حسین با رحمت خاص من، برای همگان شفیع و واسطه است.» اگر چه شیعه و کاتولیک، هر دو نتیجه رنج و عذاب را شفاعت، نجات و رهایی می‌دانند، کاتولیک‌ها معتقدند که تحمل این رنج و عذاب، باعث پاک‌ی فرد از گناه می‌شود و به این ترتیب است که او نجات می‌یابد.

هم امام حسین و هم مسیح، شخصیت‌های محوری دو مذهبند که مرگ همراه با درد و رنج آنها، در دست دشمنان زمانه خود، زیانزد همه، پاک‌کننده‌ای گناهان مردم] و عملی است برای رهایی و رستگاری جهانیان. مرگ هر دو نشانی از دوران اوج مصیبت و درد و رنج است و باعث شد تا جهان بی‌عدالتی، استبداد و فساد تطهیر شود و راه رهایی باز گردد. اگر چه هر دو در ظاهر شکست خوردند، اما رضایت اصلی و پیروزی همیشگی را بدست آوردند.

بعلاوه فداکاری نهایی آنها تاریخی طولانی از شهادت‌های مشابه را در میان مسلمانان و مسیحیان باعث شد. در میان

مسلمانان معتقدند که پیامبران بزرگی چون ابراهیم، موسی، عیسی و محمد، از هر خطا یا گناه معصوم بوده‌اند چرا که در غیر این صورت، وحی در معرض خطر قرار می‌گرفت

کاتولیک‌ها و شیعیان، از نظر تاریخی، شهادت به عنوان صورتی از یک شجاعت مبارک که سندی دائمی از قدرت ایمان را در بردارد، شناخته می‌شده است.

مفهوم شهادت و نفوذ هر روزه آن تا بدین روز در میان شیعه باقی مانده است، مذهبی که انطباق، دین جامعه و سیاست، شرايطی را بوجود آورده که شهادت انتخابی است که همیشه وجود خواهد داشت. از سوی دیگر، در تاریخ مذهب کاتولیک، جدایی کلیسا از سیاست و دولت و گذر دوران رنج و شکنجه‌ای کاتولیک] نیاز به [باقی ماندن] شهادت را به طور قابل توجهی کم کرده است؛ هر چند که در دو مذهب، درام رنج و عذاب و اسطوره شهادت زنده مانده است و جزئی از نظام دینی این دو مذهب شده است. در این دو مذهب، خاطره مصائب و مرگ مسیح و حسین، هر ساله، در یک دوره خاص

گرامی داشته می‌شود در مذهب کاتولیک، این مراسم همان عشاء ربانی است. به علاوه در روزهای پرهیز و روزه (Lenten Season) (بخصوص در هفته Holy Week) و بالاتر از همه جمعه Good Friday) مصلوب ساختن مسیح و مرگ او، هر دو حادثه روحانی و ژرف برای یک کاتولیک است. همچنین در مذهب شیعه، مراسم یادبود شهادت حسین در کربلا، هر ساله در مساجد، تکیه‌ها و مراسم‌های نوحه‌خوانی برگزار می‌شود. عزاداری هر ساله در ۱۰ روز اول ماه محرم، به شکل نمایش برگزار می‌شود. شهادت حسین در روز دهم محرم (عاشورا) رخ می‌دهد و در تمام این مدت با اجرای مصائبی که بر او رفته، مراسم‌های عزاداری و نوحه خوانی، که غم و اندوه سنگینی دارند، اجرا می‌شود. باستانای صحنه فاتحانه و نهایی قیامت، مراسم‌های هفته Holy Week که توسط کاتولیک‌ها برگزار می‌شود، بی‌شابهت به مراسم‌های شیعیان در ۱۰ روز محرم نیست. کاتولیک‌ها هفته Holy Week را با یادآوری مصائب مسیح آغاز می‌کنند. سنت پرهیز از گوشت کاتولیک‌ها در روز جمعه Good Friday و شب زنده داری آن روز، نشان از تجسم برجسته و روشن آنها از مصیبت‌های مسیح و در سایر مراسم‌های خاص، صلیب، نماد فداکاری مسیح، مورد تکریم قرار می‌گیرد. کاتولیک‌ها یک سری تشریفات مذهبی دارند که پایه آنها ۵ زخمی است که بر مسیح وارد شد و ۷ کلمه‌ای است که او زمانی که به صلیب کشیده شده بود و در رنج و عذاب بود، گفت. همچنین لباس سیاهی که روحانی کاتولیک به تن دارد نشانه رنج و عذاب و مرگ مسیح است و سرانجام خون گرانبهای او، در چنین مراسم‌هایی به این نحو بر آن تأکید می‌شود که: «سلام بر خون گرانبهایی که از زخم‌های خداوند مصلوب ما عیسی مسیح در جریان بود و گناهان تمام جهانیان را زدود.»

شیعیان مسلمان نیز اینچنین عزاداری‌های مفصل را برگزار می‌کنند. تمام طول ماه محرم به یادبود غم و رنج [حسین] اختصاص دارد. وارد کردن شهادت حسین به جریان عادی زندگی با حضور مکانهایی مانند حسینیه و مراسماتی مانند تعزیه و روضه انجام می‌گیرد. حسینیه‌ها، بناهای معینی هستند (معمولاً جدای از مساجد) که شیعیان در ماه محرم آنجا جمع می‌شوند تا مراسم یادبود شهادت حسین و اصحابش را برگزار کنند. روضه‌ها جلساتی هستند که به صورت عمومی یا خصوصی برگزار می‌شوند که در آنها یک روحانی دینی، روایاتی جانسوز از مصیبت کربلا را می‌خواند و خطابه‌هایی در تفسیر این حادثه تکان دهنده، ایراد می‌کند. تعزیه‌ها، نمایش‌هایی

پر شورند که حادثه کربلا را دوباره در مقابل جمعیت بسیار زیادی از مؤمنان به تصویر می‌کشند. دسته‌های عزاداری که معمولاً در روزهای نهم و دهم محرم برپا می‌شوند، حرکتی غم‌انگیز اما پر شور و احساسند که در آنها عزاداران سرودهایی را می‌خوانند و بر سینه می‌زنند و گاهی برای یادآوری فاجعه کربلا، خودشان را تازیانه می‌زنند. بیرق‌های سیاه، که نماد خونریزی‌اند، در هر جا پیدا است.

روایات شیعه در مورد رنج و غم [حسین] نسبت به یادبودهای کاتولیک‌ها از مصائب و مرگ مسیح، برآستی مفصل‌تر و جانگدازترند. مراسم‌های شیعه عمیقاً غم‌انگیزند و در سراسر آن بانگ غم و اندوه و صدای بی‌پایان گریه و زاری

کوتاه سخن آنکه این مدل از حکومت بر خیر جمعی تاکید دارد. جامعه، بر فرد تقدم دارد، چرا که تنها در جامعه است که افراد می‌توانند به خیر اخلاقی خود دست یابند.

شنیده می‌شود. اما مراسم کاتولیک‌ها تا حدی مهار شده‌تر و کوتاه‌تر است که به اندازه مراسم‌های شیعه در فضاهای خصوصی و عمومی زندگی مردم، وارد نشده است.

در حالی که وقایع رخ داده در کالواری (Calvary) (نام صلیب گاه مسیح)، مرگ خدای مسیحیان بود، واقعه کربلا شهادت املی روحانی و ۷۰ تن دیگر بود که عده‌ای زن و کودک به عنوان بازماندگان آنها، عید پاکی در انتظارشان نبود.

اما بر خلاف این تفاوتها و تفاوت‌های دیگر، شباهت‌های میان حسین و مسیح قابل توجهند. هم شیعه و هم کاتولیک اعتقاد دارند که شهید زمانی که می‌تواند مرگ را انتخاب نکند، آن را شجاعانه بر می‌گزیند. هر دو مذهب، این نوع مرگ را پیروزی می‌دانند. هر دو شهادت را عملی می‌دانند که رستگاری بخش است و انسان را از نفس خود فارغ می‌سازد. هر دو مذهب این نوع مرگ را در مرکز نظام اعتقادی خود می‌بینند و حول این دو فاجعه، داربستی عظیم از مراسم‌ها حول دو فاجعه ساخته‌اند. به این ترتیب این فداکاری‌ها تبدیل به بخشی روشن و ضروری از حیات مؤمنان به این دو مذهب می‌شود. از یک طرف کاتولیک‌ها دعا‌های و مرثیه‌ای

متعددی برای مسیح دردمند و رنجور می‌خوانند و از طرف دیگر، شیعیان دائماً فریاد و بانگ بر شهادت حسین سر می‌دهند و تضرع می‌کنند.

مرگ رستگاری بخش حسین و مسیح، نمادی جوشان از شهادت برای کاتولیک‌ها و شیعیان شده است. شهادت حسین که بخش اصلی یک نمایش شهادت است، تنها مهم‌ترین شهادت در سری طولانی شهادت در شیعه است. در حالی که یاران حسین قهرمانانه در کنار او به شهادت رسیدند، آموزه‌های شیعی گویند که تمام ائمه بعد از حسین (باستثنای امام دوازدهم (عج) که از نظرها پنهان شد) به شهادت رسیدند. به همین ترتیب بیشتر حواریون دوازده گانه مسیح نیز، از جمله شخصیت‌های محوری دوران صدر مسیحیت، مانند سنت پیترو، جیمز، اندرو و بارتولومو، نیز به شهادت رسیدند.

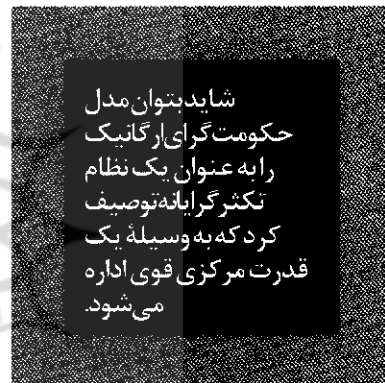
در صدر مسیحیت، کلیسا شاهد رشد یک مکتب فکری از شهیدان بود که به خاطر اعتقادشان کشته شده بودند. در طول سالیان متمادی، کلیسا نظامی پیچیده از شناخت کسانی که به خاطر ابراز ایمان خود به مسیحیت، به رنج و مصیبت افتاده بودند را سامان داد. کسانی که کشته شده بودند، شهید نامیده می‌شدند (یعنی کسانی که شاهدند) در حالی که به کسانی که رنج و مصیبت زیادی متحمل شده بودند، اما به خاطر ایمانشان کشته شدند، اقرار آورندگان اطلاق شد. کلیسای کاتولیک به این تمایزها توجه می‌کرد و تا به امروز به جایگاه خاص شهداء و اقرار آورندگان توجه خاصی نشان می‌دهد.

مؤمنان به مذهب کاتولیک به تعداد زیادی از این قهرمانان مقدس احترام می‌نهند، مقبره آنها را زیارت می‌کنند و از آنها طلب شفاعت و توجه می‌کنند. براساس آموزه‌های کاتولیک یک شهید یک قهرمان است نه به خاطر زندگی مقدسش بلکه به خاطر مرگ قهرمانانه‌اش. برخی از پروتستانها ممکن است که شهادت را همان گونه که کاتولیک‌ها می‌بینند، ببینند اما کاتولیک‌ها، فعالانه به ستایش چنین شخصیت‌هایی نیز تشویق می‌کنند. طلب و دعا کردن از طریق این قدیسان برای یک کاتولیک عمل صالح است نه دعا و طلب از آنها.^۵

شکی نیست که در مذهب شیعه، امامان شهید به همین اندازه مورد تکریم و ستایش قرار می‌گیرند. شیعیان برای زیارت به دور مقبره آنها جمع می‌شوند و دعا‌های خود را مستقیماً متوجه آنها می‌کنند و با اشک‌های خود سعی می‌کنند که زندگی خود را تطهیر کنند و به این ترتیب سیری به نجات و رهایی باز کنند. اعتقاد شیعیان به بهترین وجه در عبارات زیر که از یکی از علمای شیعه گنجانده شده است:

مرثیه برای حسین عزاداران را قادر می‌سازد که نه فقط اطمینانی برای کسب بخشش الهی بدست آورند بلکه در رسیدن شیعه به هدف و مقصد خود نیز سهیم باشند. از این رو شهادت حسین به دو معنا می‌تواند باشد. اول آنکه: از نظر نجات‌شناسی که خیلی هم متفاوت از اعتقاد به صلیب کشیده شدن مسیح همانند مسیح که خود را در قربانگاه صلیب برای رستگاری بشریت و رهایی او قربانی کرد، حسین نیز برای تطهیر جامعه مسلمانان از گناه، اجازه داد تا در دشت کربلا کشته شود. و دوم آنکه عاملی فعال برای حمایت از اهداف شیعه باشد که در پیروزی نهایی آن سهیم است.»

هر دو مذهب بر اهمیت محوری این زنجیره‌های مقدس و این شخصیت‌های پاک که به عنوان یک سمبل و شفیع برای مؤمنان هستند، تأکید می‌کنند. این



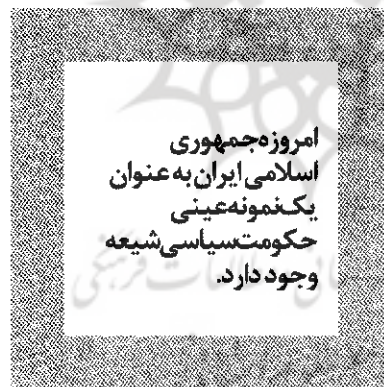
اشخاص، چه امام و چه قدیس، در نهایت به خداوند متصل می‌شوند. در مذهب کاتولیک قدیس که مسیح را به خود گرفته است، تصویری از خود مسیح می‌شود. زمانی که کاتولیک‌ها خود را به این قدیسان می‌سپرنند، به این فکرند که خود را به مسیح متصل کنند. در مذهب شیعه، هر امام یک حلقه زنجیر است و هر کدام تجلی امام پیش از خود. در نهایت آنها امتداد روح حسین، علی و پیامبرند؛ پیامبری که خود دریافت‌کننده وحی الهی بود. سید حسین نصر می‌گوید: «امامان واسطه‌های میان خدا و انسان نیز هستند. طلب کمک از آنها در زندگی تقاضا از کانالی است که خداوند پیش روی انسانها نهاده است تا آنها را قادر سازد که به نزد او بازگردند. به این معنا، آنها امتداد شخصیت پیامبرند.»

این زنجیره‌های مقدس و این واسطه‌های پاک با نیرویی روحانی و خاص قدرت می‌گیرند که محصول درد و رنجی عمیق است. این حلقه‌های اتصال با شعله‌های درد و رنج آبدیده شده‌اند و نکته اصلی‌ای که باعث پیوند آنها به هم می‌شود، انتخاب آگاهانه مرگ است که از این طریق آنها

عمق رضایتشان را [از مرگ] نشان می‌دهند. داستان درد و رنجی که حسین متحمل شد و شهادت او و یارانش و همچنین داستان مصائب مسیح و مرگ او و حواریون او، به طور کامل در عقاید و ممیز ناخودآگاه شیعیان و کاتولیک‌ها نفوذ کرده است. این واقعیت (تحمل درد و رنج و شهادت آنها) نیروی این زنجیره‌های مقدس را قوت می‌دهد و آنها را به مؤمنان بیشتر نزدیک می‌کند، مؤمنانی که در پی آن هستند تا خود را به این منابع قدرتمند تجلی متصل کنند. چون شیعیان و کاتولیک‌ها معتقدند که اینجا است که ممکن است یاری رسانی برای رساندن آنها به رستگاری و رهایی بیابند.

اعتقاد به عصمت

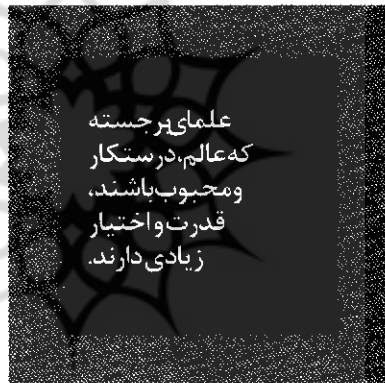
مسلمانان معتقدند که پیامبران بزرگی چون ابراهیم، موسی، عیسی و محمد، از هر خطا یا گناه معصوم بوده‌اند چرا که در غیر این صورت، وحی در معرض خطر قرار می‌گرفت و بنابراین مقصود خداوند در صحبت باینده‌گانش از طریق پیامبران، بی‌نتیجه می‌ماند. برخی از سنی‌ها ادعا کرده‌اند که پیامبران تنها نسبت به تکرار گناه و خطا



معصومند ولی دیدگاه شیعه آن است که پیامبران حتی نسبت به کوچکترین گناه یا سهوی، محفوظ می‌باشند. شیعیان همچنین اعتقاد دارند که لطف خداوند ذاتی است یعنی خصوصیتی نیست که خداوند گاهگاهی بخواهد آن را آشکار سازد. چرا که این بدان معنی است که _ آنچنان که برخی از علمای سنی ادعا کرده‌اند _ خداوند می‌تواند ظالم یا متغیر باشد. ولی از نظر شیعه، او همواره _ حتی وقتی که آشکارا در کتب مقدس نوشته شود _ بفهمد، و از آنجا که همه انسان‌ها همواره در معرض خطا و گناه قرار دارند _ حتی تا حد تحریف کتب مقدس، مانند آنچه که مسلمانان اعتقاد دارند، یهودیان و مسیحیان با کتاب مقدس خویش کرده‌اند _ خداوند، قرآن را که کتاب قطعی

است بدون یک راهنمای معصوم _ که همان امام است _ نفرستاده است. همینطور، محمد هم که توانست یک جامعه مسلمان و مطیع اوامر الهی را تشکیل دهد _ و نیز می‌دانست که به زودی در خواهد گذشت _ جامعه مؤمنین را بدون رهبری رها نکرده است. این رهبر، علی _ امام اول _ بود که دارای عصمت بود تا از عهده وظایف سخت و سنگین هدایت جامعه قرآنی در مسیر دینی و دنیوی خود برآید. لازم نیست که پیام‌آور وحی، بعد از آنکه پیامش را رساند همواره در دنیا حاضر باشد. با این حال، لازم است که امام همواره حاضر باشد مبدا که عالم خلقت از هدف خود بازماند.

شیعیان _ دوباره برخلاف اهل سنت که همواره بر تقدیر و سرنوشت تأکید می‌کنند _ به طور جدی ادعا می‌کنند که انسان دارای اختیار است و به واسطه به کارگیری همین اختیار آزاد بود که اکثریت اصحاب



محمد، تصمیم گرفتند تا انتخاب او را برای جانشین خویش، نادیده بگیرند. ایشان قدرت چنین کاری را داشتند. با این حال، قابل پذیرش نیست که خداوند، مسلمان‌ها را بدون یک امام معصوم رها کرده باشد و همینطور غیر قابل قبول است که مسأله امامت به جامعه واگذار شده باشد _ آنگونه که اهل سنت ادعا می‌کنند _ و یا اینکه این مسأله به پایان رسیده باشد در حالی که هنوز نوع بشر باقی است چرا که بعد از محمد هیچ شریعت جدیدی وجود نخواهد داشت.

شیعه، همچنین استدلال می‌کند که هر پیامبری یک وصی دارد _ برای مثال، وصی موسی، هارون بود و وصی عیسی، پیتر _ مسلمانان گناهکار، ائمه را از حکومت باز داشتند ولی نمی‌توانند ایشان را از هدایت امت واقعی محمد باز دارند. در نهایت، وقتی امام یازدهم در حالی که در خانه‌اش محاصره بود فوت کرد و خلیفه سنی عباسی، تصمیم گرفت پسر جوانش را به قتل برساند، آن کودک

غائب گشت و هنوز زنده است. او هنوز امام است و به عنوان «مهدی موعود»^۶ باز خواهد گشت تا جایگاه واقعی خود را بطلبد و مخالفان مسیح را _ در زمان دومین ظهور مسیح _ به قتل رساند.

خواهیم دید که در مسأله امامت به عمق الهیات اثنی عشری می‌رسیم و خواهیم دید که پرداختن مسلمان‌ها به مسائل اخلاقی و قانونی، به الهیات کمک می‌کند. حتی توسعه الهیات مدرسی میان سنی‌ها، بیشتر در جهت دفاع از سنی‌گرایی در مقابل عقلانیت شیعه و متحدانش _ معتزله _ شکل گرفت.

امام دوازدهم _ با آنکه دیده نمی‌شود _ به عنوان راهنمای جویندگان در جامعه حضور دارد، قطب عارفان است و روشنگر مفسرین قانون. در زمان غیبت او یک مجتهد واجد شرایط یا مرجع تقلید، نائب امام است. او ولی امور مسلمین است و وظایف امام را در مسائلی چون قضاوت و اداره جامعه انجام می‌دهد. هر آنچه که متعلق به امام است، باید به مجتهد داده شود.

طبق این عقیده بود که آیه الله خمینی ادعا می‌کرد حق دارد _ فارغ از چالش دیگر مجتهدین ایرانی _ حکومت ایران را اداره کند.

مذهب کاتولیک رومی نیز می‌آموزد که خداوند کلیسا را بدون راهنمایی که در مسأله ایمان و اخلاقیات، معصوم است رها نکرده است. این وصی، پیتر مقدس بود و جانشین او اسقف رُم است. کاتولیک‌ها معتقدند که هیچ کس جز مسیح و مادرش، در مقابل گناه معصوم نیستند، بنابراین تنها ایشان را می‌توان معصوم نامید. بنابراین یک اسقف رُم لزوماً از پرداختن به گناه و اشتباه در امان نیست. ایشان بر این باورند که تنها وقتی پاپ به عنوان «*ex cathedra*» صحبت می‌کند _ یعنی وقتی به عنوان رهبر کلیسا در مورد ایمان و اخلاقیات صحبت می‌کند _ از اشتباه مصون است. دیدگاه جامع‌تر و جدی‌تر شیعیان اثنی عشری در مورد عصمت پیامبران و امامان، از نظر ایشان، نتیجه منطقی ماهیت عقلی قرآن، گناهکاری طبیعی انسان و آزادی بشری است.

اهل سنت معتقدند که اکثریت جامعه محمد معصومند. چه طبق نظر حنبلیان آن را به اصحاب پیامبر و یاران بلافصلشان (السلف) محدود کنیم و چه طبق نظریه اجماع آن را به اکثریت مفسرین شایسته قانون _ که در هر دوره‌ای با هم جمع می‌شوند _ گسترش دهیم. شیعیان اثنی عشری با این عقیده مخالفند که تنها مفسرین شایسته قانون می‌توانند به عنوان مجتهدین نماینده تام الاختیار ائمه باشند.